

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری

زینب مریدی*

چکیده

منطقه کوهشهری شامل چند روستا در جنوب شرق شهرستان منوجان (از توابع کرمان) است. از آن جا که کشاورزی تاریخی به قدمت تاریخ بشر دارد، امرار معاش مردم این منطقه از دیرگاهان از راه کشاورزی و باغداری بوده است. به سبب اهمیت کشاورزی، اصطلاحات و واژه‌های فراوانی در این منطقه وجود دارد. این مقاله در پی آن است که بخشی از واژگان و اصطلاحات کشاورزی و باغداری را در موضوعات مختلفی از جمله: محصولات کشاورزی، آب و آبیاری، انواع گیاهان و درختان، روش‌های جمع‌آوری محصول و ابزارهای کشاورزی، واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به نخل و برخی اصطلاحات دیگر ارائه دهد. اغلب این واژه‌ها امروزه منسوخ‌اند.

کلیدواژه‌ها: گویش، کوهشهری، کشاورزی، باغداری

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه هرمزگان.

۱. مقدمه

گویش‌ها به عنوان بخشی از میراث فرهنگی به سبب تغییر رویه زندگی در آستانه فراموشی قرار دارند و وظیفه زبان‌پژوهان است که این سرمایه‌های ملی را ثبت و ضبط کنند تا در گنجینه زبان ذخیره شوند، این گویش‌ها سرمایه‌های گرانبه‌ای اند که نماد فرهنگ‌های گوناگون کشور می‌باشند. تأثیرپذیری فرهنگ روستایی از فرهنگ شهری به علت مهاجرت بی‌رویه روستاییان به شهرها از یک سو و سیطره داشتن زبان و گویش رسمی از سوی دیگر موجب آسیب‌پذیری و دگرگونی فرهنگ‌های سنتی و از بین رفتن گویش‌های محلی شده‌است.

استان کرمان با مساحتی حدود ۱۸۰۷۲۶ کیلومتر مربع، از شمال به استان‌های خراسان جنوبی و یزد، از جنوب به استان هرمزگان، از شرق به استان سیستان و بلوچستان و از غرب به استان فارس محدود می‌باشد. منوجان یکی از شهرستان‌های جنوب استان کرمان است که شامل دو بخش مرکزی و آسمینون می‌باشد و از سمت غرب و جنوب با استان هرمزگان و از شرق و شمال با شهرستان کهنوج هم‌مرز است. مساحت آن حدود ۵۲۴/۶۹۶ کیلومتر مربع بوده که تقریباً ۲/۵ درصد از مساحت استان کرمان را شامل می‌شود. (فرهنگ جغرافیایی استان کرمان، ۱۳۸۲: ۱)

سابقه تاریخی این شهرستان به ادوار پیش از تاریخ برمی‌گردد، تا اوایل اسلام منوجان دارای موقعیت مهمی بوده و بر سر راه‌های کاروان‌رو و تجاری قرار داشته‌است. در دوره سامانی تا اوایل قرون میانه اسلامی منوجان و قلعه مستحکم آن دارای موقعیت بسزایی بوده‌است (یزداتفر، ۱۳۸۹: ۴۹).

درباره وجه تسمیه منوجان گفته شده که این مخفف مینوجهان و مرکب از دو کلمه مینو و جهان به معنای بهشت جهان است. دلیل اطلاق این نام، وفور باغ‌های مرکبات و نخلستان‌های سرسبز در این منطقه بوده‌است. برخی نیز منوجان را از ریشه مغولی به معنای سرزمین خونی شمرده‌اند. مقدسی در قرن چهارم این شهر را بصره کرمان نامیده‌است (فرهنگ جغرافیایی استان کرمان، ۱۳۸۲: ۲۴).

کوهشهری از توابع شهرستان منوجان در استان کرمان قرار دارد. این منطقه شامل چند روستا است که مهمترین آن‌ها بنک (bonak)، تیاب (teyāb) و سرگرو (sargaru) است.

روستای بنک در ۲۷ کیلومتری جنوب شرق شهر منوجان قرار گرفته، قدمت این آبادی در حدود دو قرن است. طبق اظهارات اهالی به دلیل این‌که این آبادی در انتهای منطقه گشمیران^۱ قرار گرفته و در لفظ محلی به کلمه «آخر» بنک (bonak) می‌گویند، این روستا به بنک معروف شده‌است. (فرهنگ جغرافیایی استان کرمان، ۱۳۸۲: ۱۰۷-۱۰۶)

۱. روستای گشمیران در نزدیکی بنک قرار دارد.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۶۱

روستای تیاب در ۲۱ کیلومتری جنوب شرق شهر منوجان واقع و حدود ۲۰ سال پیش بنا شده‌است. روستای سرگرو در ۲۸ کیلومتری جنوب شرق شهر منوجان قرار گرفته‌است. قدمت این آبادی بیش از دو قرن است. طبق اظهارات اهالی بدان علت که این آبادی در یک گود و در ابتدای آن گودی واقع شده‌است و در گویش محلی به گود و پستی، گرو (garu) گفته می‌شود، آبادی به سرگرو (یعنی محل گود) نامگذاری شده‌است (فرهنگ جغرافیایی استان کرمان، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۰۸).

مشاغل عمده این آبادی‌ها کشاورزی و دامداری و محصولات عمده زراعی، خرما و مرکبات، گندم و جو بوده‌است. گویش مردم کوهشهری همانند زبان‌ها و گویش‌های اقوام مختلف ایران زمین، بالطبع نشأت گرفته از زبان مفروض هند و اروپایی و دارای ویژگی‌های مخصوص به خود می‌باشد. این گویش متأثر از عربی و در برخی موارد پراکنده انگلیسی است.

در حال حاضر جان‌نشین شدن دانش‌های نوین و علوم وابسته به آن، موجب تغییر در مشاغل و حذف بسیار زیادی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به کشاورزی سنتی از دایره زبان روزمره گردیده‌است؛ به همین ترتیب در بخش کشاورزی الفاظ قدیمی منسوخ شده و در صنایعی که جایگزین آن‌ها شده‌اند، الفاظ و تعبیرات تازه‌ای معمول و متداول شده‌است.

در باره گویش کوهشهری مقاله‌ای با عنوان "توصیف ساختمان فعل در گویش کوهشهری (همراه با معرفی کاربرد گونه‌ای متفاوت از ساختمان فعل مجهول در این گویش"، از نویسنده با همکاری دکتر نجمه دری و سید مهدی خیراندیش چاپ و منتشر شده‌است؛ اما تا کنون درباره اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری کاری صورت نگرفته‌است. امید است مقاله حاضر بتواند زبان‌شناسان را به جنبه‌های دیگر این گویش جلب کند.

در زیر تنها عده‌ای از اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی آورده شده‌است تا فرهنگ کشاورزی سنتی این منطقه پیش از فراموش شدن ثبت و ضبط گردد. با توجه به اینکه این مقاله به بخش کشاورزی پرداخته‌است، در مواردی که واژه‌ای چند معادل یا مفهوم متفاوت دارد که خارج از حوزه کشاورزی است، از معانی مختلف این واژه‌ها صرف نظر شده‌است. گفتنی است که برخی از این واژه‌ها تنها به گویش کوهشهری اختصاص ندارد و ممکن است بعضی از آن‌ها با ابدال، تخفیف، تشدید، قلب و... در گویش‌های مختلف کاربرد داشته باشند.

۲. اصطلاحات و واژه‌ها

۲. ۱. اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی

آدوربن (آدوربند) *āduər ban/ āduər band*: خانه تابستانی که با آدور (بوته‌های خار)

ساخته می‌شود و با آب زدن به آدورهای آن باعث خنک شدن هوای داخل آن می‌شوند.

استهن estahn: حوضچه‌ای که در کنار یک چشمه کوچک درست می‌شود و با جمع شدن آب چشمه در آن قابل استفاده برای کشاورزی است.

اوشین ošin: وسیله‌ای چوبی چنگال‌مانند با دسته بلند برای جدا کردن گندم از کاه با باد دادن خرمن^۲. این واژه در گویش کهنوج (نیک نفس دهقانی، ۱۳۷۷: ۱۳۵)، منوجان (یزدانفر، ۱۳۸۹: ۶۸) و قمشه شهرضا (راعی، ۱۳۸۸: ۱۶۸)، با همین تلفظ و معنی و در حاجی آباد نقش رستم به شکل اوسین (فلاحی، ۱۳۸۴: ۱۰۶) کاربرد دارد.

باد دادن bād dāden: جدا کردن دانه‌های گندم و جو به وسیله اوشن و باد.

بادیه bādeya: نوعی ظرف برای سنجیدن غلات، پیمانه^۳.

بارشت bārešt: باران.

بتک botak: تنه خشک درخت، باقیمانده کنده درختان مخصوصاً درخت کهور.

بتلوک botaluək: تکه چوب‌های کوچک جداشده از تنه یا ریشه درختان خشک.

بدر badr: بذر.

بدوهک boduək: کلوخ.

بر bar: ثمر

بر بودن barbuden: ثمر دادن.

بر یاوردن baryāworden: میوه دادن.

بریزندگ bereyzandeg: گندم یا تخمه کباب و برشته شده.

بشکاره beškāra: کشت دیمی.

بن bon: واحد شمارش درخت.

بن کردن / بتال کردن bon kerden/bontāl kerden: شروع کردن به بافتن (حصیر یا هر چیز دیگر).

بهار bahār: ۱. علف ۲. فصل بهار.

بهارگه bahārgah: فصل بهار.

بهاری bahāri: سبزمرنک، به رنگ علف.

بیده beyda: دسته علوفه خشک شده و به هم تابیده شده.

۲. اوشین از واژه افشین، مصدر افشاندن می‌باشد. تبدیل اف(af) به او(ō) در گویش کوهشهری زیاد است؛ مثل افسار به اوسار(ōsār).

۳. واحد وزن. در عربی باطیه به معنی طرف سفالینی است که در آن شراب نگه می‌دارند(فرهنگ معین) و در فارسی باستان پات و باطیه به معنی ظرف بزرگ است از این کلمه در زبان های اروپایی اشتقاق فراوانی شده، در انگلیسی و آلمانی pot و در سوئد putt به معنی ظرف است.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۶۳

بیر bir: زمینی که خاک آن خیلی سفت و غیر قابل کشت باشد.

بیل beyl: بیل

پابیل pābeyl: با بیل زمین را زیر و رو کردن (شاون) جهت کشت. در منوجان (یزدانفر، ۱۳۸۹: ۷۶) و در حاجی آباد نقش رستم با همین تلفظ و معنی رایج است (فلاحی، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

پار pār: ریشهٔ درخت

پاکار pākār: نمایندهٔ خان در امور کشاورزی.

پاورکی pāworki: نردبان ساخته‌شده با چوب درختان.

پتار patār: آبرفت، خار و خاشاکی که آب رودخانه با خود می‌آورد.

پر por: خاکستر (چوب یا هر چیز دیگر)

پرونک porunk: اخگر، جرقه‌ی آتش.

پشته pošta: زمین‌های مرتفع و بیابانی خشک.

پشیزگ pešeyzg: گل‌های خشک‌شدهٔ جازگ (رک: جازگ) که به لباس انسان می‌چسبد. رک: پشیزگ در بخش اصطلاحات نخل.

پل pal: چوب‌دستی چوپانان.

پل pol: گل (هر نوع گلی)

پوه دادن puhādāden: جداکردن دانه‌های گندم و امثال آن از کاه با کوبیدن خرمن و باد دادن، پوست دادن دانه‌های گیاهان از جمله گندم.

پهنکار pahnkār: آماده کردن زمین برای کاشت با بریدن خار و خاشاک.

پیشال / پیشالک pišāl/pišāl̄k: رشته‌های نازک خارمانندی که در اثر شکستن چوب‌های مختلف به جا می‌مانند و در پوست بدن انسان فرو می‌روند.

پیمیدن paymiden: اندازه‌گیری و تقسیم کردن غلات با ظرف مخصوصی به نام بادیه. (رک: بادیه)

تاگ tāg: برگ درخت.

تاله tāla: ساقه‌های بلند گیاهانی مثل هندوانه و خیار که بر روی زمین کشیده و گسترده می‌شوند.

واژه‌ی تاله tāle: در حاجی آباد نقش رستم به معنی جو یا گندم کوبیده‌نشده در هنگام درو است. (فلاحی، ۱۳۸۴: ۱۰۷)

تاله میری tāla miri: مرضی است مخصوص خیار و هندوانه که ساقه‌های آن‌ها خشک می‌شود.

تج tej: جوانهٔ گیاه^۴

تج زدن tej zaden: جوانه زدن.

۴. این واژه در زبان فرانسه به همین صورت یعنی tege به معنی شکوفه می‌باشد.

تحم (تهم) دادن **tohmdāden**: بذر پاشیدن.

تخمک **toxmak**: تخمه آفتاب گردان.

تراده **tarāda**: چوب بلند تراشیده شده.

ترکه **taraka**: شاخه‌های نازک درختان گز، انار و خرما، سیخ کباب.

ترکی **teraki**: جوانه زدن، سبز شدن.

تر **tez**: جوانه گیاه، رک: تج.

نگز گتن **tagz geten**: ریختن و پراکنده شدن میوه در اثر طوفان و باد و باران و... به مقدار زیاد در پای درخت.

نگ لگ **tag lag**: شکستن شاخ و برگ درختان.

جاخانی **jāxāni**: گونی‌های بسیار بزرگ برای نگهداری محصولات خشک از جمله گندم و لیمو خشک.

جاز **jāz**: علف، علف هرز.

جگ **jag**: یوغ گاو.

جوال **jowāl**: جوال، گونی بافته شده از موی بز برای نگهداری گندم و جو. همچنین جوال را بر پشت الاغ برای حمل بار می‌اندازند.

چر **čar**: ساقه مانده گندم بر روی زمین بعد از درو.

چکت **čokot**: چوب‌های خشک و کوچک.

چو **čue/čū w**: چوب.

چوتل **čue tol**: ترازوی درست شده از چوب و نخ.

چوگژ **čue gaz**: نوعی چوب برای اندازه‌گیری پارچه.

چینه **čina**: دیوار باغ که کاه‌گلی است. در گویش شهرضا با همین لفظ و معنی رایج است (راعی، ۱۳۸۸: ۱۶۱).

خشکار **xoškār**: علف خشک.

خنگ **xong**: تنه درختان خرما و کهور را که به صورت طولی نصف کرده و داخل آن را جهت عبور دادن آب از روی کانال خالی کرده باشند.

خوروس **xwaros**: خودرو.

دار **dār**: چوب، هیزم.

۵. در زبان فرانسه به صورت **joug** کاربرد دارد.

۶. در فارسی باستان **dāru** به معنی چوب درخت می‌باشد (رک. جنیدی، ۱۳۶۵، ذیل مدخل).

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۶۵

دارخورک **dārɣwarak**: حشره‌ای است سوسک مانند که چوب را خورده و داخل آن لانه می‌کند.
درشتن **dorošten**: آسیاب کردن، آرد کردن غلات مانند گندم و امثال آن مخصوصاً با آسیاب دستی، رک: هاسو دستی.

درک **darak**: قفسه چوبی که در آن دانه می‌ریزند و از آن به‌عنوان تله برای شکار پرندگان استفاده می‌کنند.

دروک **derōk**: چوبی که سر آن دو شاخه باشد.

دروک **daruək**: تله، چوبی برای شکار کبک که از دو قطعه چوب کوچک درست می‌شود و در محل عبور کبک گذاشته می‌شود و با عبور کبک از روی آن گیر می‌افتد.

دستک **dastok**: چوب به‌کار رفته بر روی سنگ فوقانی آسیادستی که با چرخاندن آن به وسیله دست گندم را آرد می‌کنند.

دلک **dalak**: حبوبات و غلات نیم‌کوب شده.

دلک **dalok**: محل ورود آب به کرت (کرد).

دلگ **dalg**: شاخه درخت.

دلگ بال **dalg bāl**: شاخ و برگ درخت.

دلنگ **dalong**: در ورودی باغ و حصار خانه که معمولاً با چوب و خار و خاشاک درست می‌شود.^۷
دن **don**: دانه میوه.

دنگ **dong**: دانگ، یک مزرعه به شش دانگ تقسیم می‌شود و هر دانگ خود دوازده حبه است. این واژه در اکثر گویش‌ها کاربرد دارد از جمله نی ریز فارس (صیادکوه و عماد، ۱۳۹۰: ۱۱۵) و قمشه شهرضا (راعی، ۱۶۲).

دوشاخه **došāxa**: تیر و کمان کودکان، نوعی چوب دو شاخه که با کش متصل به آن سنگ را پرتاب می‌کنند.

دوگلانچ **dogwalānč**: چوبی که سر آن دوشاخه باشد.

دولو **duəlō**: وسیله‌ای برای کشیدن آب از چاه، متشکل از یک دلو و دو چوب که به یکی از آن‌ها وزنه سنگینی بسته باشند.

دومچگ **dumčeg**: مشعل، چوبی که یک سر آن در حال سوختن و افروختن باشد.

رساک **rasāk**: رسیده (میوه)

رسیدگ **rasideg**: رک: رساک

رهک **rohk**: نشا

^۷. «بندی که از چوب و علف و خاک و گل در پیش آب بندند.» (برهان قاطع، ذیل مدخل)

زال **zāl**: قلم نی، نی قلیان

som: سم: خاکریزه‌های کوچک و باریک مانند فواصل کرت‌ها که آن‌ها را از هم جدا می‌کند.

samāt: سمات: کود حیوانی که در کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

somband: سم‌بند: خاکریزه‌های کوچک جدا کننده دو کرت، رک: سم

seyak: سه‌یک: سهم ارباب در محصولات کشاورزی مطابق یک‌سوم آن.

suəregi: سورگی: شوره‌زار، زمین غیرزراعی.

sifāl: سیفال: کاه، مجازاً محصول خشک شده.

sifāli: سیفالی: زمین زراعی بعد از برداشت گندم.

šāwen: شاون: شخم.

šat: شت: شاخه، چوب خشک.

šakal: شکل: هر یک از تکه‌های چوب که با تبر جدا شده‌باشد.

šakal kerdn: شکل کردن: تکه‌تکه کردن چوب یا هیزم.

šank: شنک: خار خشک‌شده، خار و خاشاک.

šankaš/šank kaš: شنکش / شنک‌کش: نوعی چوب دوشاخه برای جابجایی توده‌های خار.

šutanu: شوتنو: نوعی چوب دیر سوز که با آن آتش‌تورا به هم می‌زنند.

šah: شه: محلی که باغ و درخت و مخصوصاً خرما زیاد باشد.

amala: عمله: کسی که خود زمین کشاورزی ندارد و برای مالک و ارباب کار می‌کند.

yač buden: غج بودن: شکستن درختان در اثر بار زیاد (داشتن ثمر زیاد برای درختان)

yač kerdn: غج کردن: شکستن درختان به وسیله انسان.

kāhgolur: کاه‌گلو: نوعی خوراک گاو از کاه خیس‌خورده و آرد جو.

kopak: کپک: لیمو خشک.

kotonba: کتنبه: خانه‌های ساخته‌شده از چوب برای نگهداری حیوان و علوفه.

kotiden: کتیدن: کوبیدن، زدن، مثل کوبیدن خرمن.

koč/koj: کچ/کج: هر یک از قسمت‌های جوال.

korāt: کرات: سبزی تره.

kord: کرد: کرت، قطعات تقسیم‌شده و کوچک زمین‌های زراعی برای آبیاری بهتر. این واژه در نی‌ریز

فارس (صیادکوه و عماد، ۱۳۹۰: ۱۲۲) با همین تلفظ و در حاجی آباد نقش رستم (فلاحی، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

همراه با واژه‌تخته *taxte* کاربرد دارد.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۶۷

kodal: کمین‌گاه ساخته شده از خار و خس به وسیله شکارچیان که در آن منتظر صید می‌نشینند.

kordikār: کردی کار کسانی که گندم را می‌کارند و درو می‌کنند.

kermaki: میوه کرم‌دار، میوه‌هایی که کرم آن‌ها را می‌خورد و سوراخ می‌کند.

karenk: کرنک میوه کال و نارس.

koreng: آغل گاو یا انبار کاه و علوفه که دیوار آن از سنگ و گل و سقف آن با الیاف خرما ساخته شده.

kalāhnk: کلاهنگ چوبی که یک سر آن خمیده‌است و برای چیدن میوه و پایین آوردن شاخه‌ها و تکان دادن برگ‌ها استفاده می‌شود.

kelek: نوعی چوب دو شاخه و محکم که اسکلت و ستون اصلی کاوار **kāwār** را تشکیل می‌دهد. رک: کاوار در بخش اصطلاحات نخل

kolu k: کلوک گل پیاز.

kal mer: کل مر گیاه یا درختی که در خاک بمیرد.

kont: کنت، تنه درختان بزرگ و کهنسال.

kuəs: کوس غلاف دانه لوبیا، باقلا و امثال آن که سبز رنگ و تازه باشد.

kulak: کولک پنبه.

kahn: کهن چشمه.

gawāz: گواز رنگی که از پوست ریشه درختی به نام درگ/**dereg** و کهور/**kahur** گرفته می‌شود.

gestuəg: گستوگ زمین‌های پست و غیرقابل کشت.

genom: گنم میوه‌ای که نه تر و نه خشک باشد.

gowāš: گواش با بوته‌های خار و خس و یا شاخه‌های خرما ساخته می‌شود، از جمله گواش بز، باغ (گواش به طور عام).

gwač: گوچ هر یک از شاخه‌های فرعی درختان.

gwrğ: گورگ برگ‌های کوبیده‌شده درخت سدر (تاگ کنا: برگ کنار).

lāč: لاچ باغ یا کشتزاری که برداشت آن به اتمام رسیده‌است. مجازاً غارت و دستبرد به نحوی که همه چیز به یغما برده‌شود.

lot: لت چوب بلند خشک.

lengār: لنگار چوب رابط بین حیوان و شخم، یوغ که یک سر آن بر گردن گاو و سر دیگر به زمین فرو می‌رود.

ləpar: لپر خار و خاشاکی که رودخانه‌ها با خود آورده‌باشند، پتار **patār**

لیمریدن **limoriden**: پژمرده شدن میوه.

مچه **moča**: دسته‌ی بیل یا تبر، مسته **mosta**

ناردون **nārdon**: دانه‌های خشک شده انار ترش که جهت استفاده چاشنی غذا کاربرد دارد.

ناهال **nāhāl**: ناهال

نک **nek**: انبار گاه که معمولاً روی آن خاک می‌ریزند.

وروسندن **warusanden**: کندن علف با دست

هاروگ **hārug**: نوعی ظرف، کدو تنبل را خالی کرده و خشک می‌کنند و روغن‌های حیوانی و نمک

را در آن نگهداری می‌کنند.

هاسو **hāsu**: آسیاب

هاسو دستی **hāsō dasti**: نوعی آسیاب دستی کوچک شامل دو قطعه سنگ گرد و دایره‌ای شکل که

وسط آن‌ها سوراخی وجود دارد و گندم و امثال آن را در این سوراخ ریخته و به وسیله چوبی که روی سنگ

فوقانی است، می‌چرخانند و گندم را آرد می‌کنند. به این کار درشتن **dorošten** گفته می‌شود.

هگل **hogol**: چوب ضخیم و کوچک که به عنوان هیزم استفاده می‌شود.

یارت **yārt**: آرد.

یارت تجگی **yārt tejgi**: آرد جوانه‌ی گندم.

۲ . ۲ . انواع درختان و گیاهان

آدور **āduər**: گیاه خارداری است اغلب غذای شتر

آزموده **āzemuda**: گیاهی دارویی

آوشن **āwušēn**: آویشن

ارزنوک **arzenouək**: نوعی گیاه از خانواده‌ی ارزن که به مصرف دام می‌رسد.

اسپهت **espaht**: اسفند

اسکمبل **eskambel**: درختی بیابانی با چوب محکم که استفاده‌ی فراوانی دارد.

اشکوک **eškeuk**: نوعی سبزی خوردنی خودرو، این گیاه بعد از مدتی خاردار شده که به آن کللا

kalalā گفته و غیر قابل خوردن می‌شود.

اشورک **ešvark**: گیاهی شبیه گیش با مزه‌ی تلخ با این تفاوت که از گیش کوچکتر است و بیشتر در

کوهستان‌ها می‌روید. رک: گیش

آگهر **agehr**: نوعی قارچ خوراکی که در زیر زمین رشد می‌کند.

امبا **ambā**: انبه.

باکلیک **bākeleyk**: باقلا.

بمبور / بمبورک **bambor/bambork**: نوعی گیاه خودرو که در گذشته طبخ و استفاده می‌شده- است.

بن گزی **bongazi**: گیاهی با برگ‌های خوراکی.

پاه **pāh**: نوعی درخت شبیه شهم **šahm** (گریشک **gerišahk**) که در کوهستان‌ها می‌روید و از خشک‌شده آن شیرهای به نام شیرامپا / شیرامپاه **širampa/širampah** بدست می‌آید که شبیه خمیر است. رک: شهم و گریشک

پتراک **peterāhk**: گیاهی خودروی خوردنی با گل‌های زرد رنگ که برگ و گل و ریشه آن به صورت خام قابل خوردن می‌باشد و در فصل بهار در کوهستان می‌روید.

پشموک **pašmuək**: نوعی گیاه خودرو از تیره‌ی پنبه.

پلوزرد/پل زرد **poluzard/polzard**: گیاه علفی خودرو با گل‌های زرد رنگ.

پوهیل **pohil**: درختی است دارای برگ‌های پهن و بزرگ و میوه‌های گرد و گوشتی که نارس آن برای درست کردن ترشی و رسیده و خشک شده آن برای سرماخوردگی استفاده می‌شود.

پیگز **pizg**: علف خودرو که در کنار جوی آب می‌روید و خوراک حیواناتی مثل الاغ و گاو است.

پیمازوک/پماووک **pimāzu k/pimāwuək**: گیاهی خودرو شبیه پیاز که قابل خوردن نیست.

پیمای کاجوکی **pimā-y-kāčuki**: پیاز محلی شامل چند بوته در کنار هم که قابل جدا شدن هستند.

پیمای گمسولی **pimā-y-gamsuəli**: این پیاز تک بوته‌ای بوده و ریشه آن بزرگ می‌شود.

ترات **terāt**: گیاهی بوته‌ای با برگ‌های سوزنی شکل که بیشتر در روستای بنک می‌روید و برگ خشک شده‌ی آن را سوزانده و خاکستر آن را با نوعی تنباکو مخلوط کرده و استفاده می‌کنند.

تک کمی **tek kami**: نوعی درختچه که در شکاف کوه‌ها می‌روید و برگ‌های پهنی دارد با شیرهی زیاد، نوک برگ‌های این درختچه دارای رشته‌ای باریک همانند قلاب است.

تلخوک **talxuək**: از مرکبات است که میوه‌ی آن شبیه به نارنگی ولی شیرین و لب تلخ است.

تلی **tali**: گیاهی دارویی با دانه‌های ریز شبیه به خاکشیر که به صورت کوبیده در درمان سردرد استفاده می‌شود، همچنین با اسفند برای دفع چشم زخم آن را دود می‌کنند.

تمانه **tamāta**: گوجه فرنگی. برگرفته از کلمه انگلیسی **tomato** یا فرانسوی **tomate**.

تمباک **tambāk**: تنباکو.

تمباک تن **tambāk teten**: تنباکو توتون. نوعی تنباکو به رنگ سبز.

جازگ **jāzeg**: نوعی سبزی خودرو با برگ‌های پهن شبیه به گیاه گل ختمی که پخته آن قابل خوردن

است و معمولاً همراه سمسیل (**somsil**) خورده می‌شود. رک: سمسیل

- جر jar:** نوعی درختچه بیابانی که اغلب غذای شتر است.
- جم jam:** درختی شبیه انبه که بزرگتر از درخت انبه است و دانه‌های ریزی به رنگ ارغوانی تیره دارد و قابل خوردن است. فصل میوه این درخت با خرما و لیمو می‌باشد.
- جوگرگ jōgorg:** گیاهی خودرو با دانه‌ای سیاه شبیه به جو.
- چرت čeret:** درختی خاردار با برگ‌های کوچک و گل‌های زردرنگ.
- چیزک čizak:** نوعی گیاه دارویی از تیره چتریان دارای شیره سفیدرنگ در ساقه‌ها برای مداوای گدوروم (godorum) (عارضه پوستی).
- خلالنج xalālenj:** نوعی قارچ خوراکی خودرو.
- خلدل xaldal:** نوعی گیاه خودروی خوراکی با برگ‌های خوشبو که بیشتر در گندمزار می‌روید.
- خیار مشهدی xayār mašadi:** خربزه.
- درگ dereg:** درختچه‌ای خاردار با برگ‌های کوچک و پهن که بسیار شبیه کهور است.
- درمنه dermena:** گیاهی دارویی خودرو جهت رفع دل‌درد و اسهال که بیشتر در کوهستان می‌روید.
- دنیچ doneyč:** گیاهی دارویی با برگ‌های کشیده و بلند.
- رازی rāzi:** رازیانه.
- روزگردش ružgardeš:** آفتاب‌گردان. در این گویش به آفتاب، روز گفته می‌شود.
- ریحون reḏhon:** ریحون
- زبون گو zobon gu:** گیاهی با برگ‌های پهن شبیه زبان گاو
- سمسپیل somsil:** نوعی گیاه خودروی خوردنی با مزه شور که معمولاً با جازگ خورده می‌شود.
- (سمسپیل و جازگ jāzeg خوراکی معروف در زمان قدیم بوده است.)
- شه‌گز šahgaz:** شاه‌گز، نوعی درخت با برگ‌های سوزنی‌شکل که به طور عمودی و مستقیم بالا می‌رود و از چوب آن استفاده فراوانی می‌شود.
- شهم šahm:** درختچه‌ای است شبیه بادام که در دامنه‌ها و کوهستان‌ها می‌روید و خوراک حیوان است. در گویش منوجان شهم به گریش‌هک (gerišahk) گفته می‌شود؛ اما در گویش کوهشهری با اسامی متفاوت مشهورند. رک: گریش‌هک
- کاش kāš:** گیاهی شبیه نی که معمولاً جاهای مرطوب می‌روید، ساقه‌ای باریک‌تر و توپرتر از نی دارد و برگ‌های نواری شکل آن زیر است و به عنوان غذای دام یا برای ساختن خانه حیوانات مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- کپوک kapuk:** گیاهی بته‌ای با گل‌های سفید رنگ
- کرت karat:** درختی است با چوب سیاه رنگ و سخت که در ساختن در و پنجره و ... کاربرد دارد.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۷۱

- کرتس kartos**: نوعی گیاه دارویی که جوشانده‌ی آن قابل استفاده است.
- کرک kark**: اسطبر، درختچه‌ای با برگ‌های پهن و شیرهی سفید که مصرف دارویی دارد.
- کل kol**: گیاهی خودرو از تیره‌ی نی و کاش که در جاهای مرطوب می‌روید و ساقه و برگ‌های آن شبیه کاش است.
- کلپورگ kalpu reg**: کلپوره.
- کللا kalalā**: رک: اشکوک.
- کنا/کنار konā/konār**: سدر.
- کناشیشک konāšēak**: سنجد. به دلیل شباهت آن به دانه‌های کنار بدین نام نامیده شده.
- کنجیت konjit**: کنجد.
- کههور kahur**: نوعی درخت با چوب بسیار سخت و محکم که زیاد عمر می‌کند. به همین دلیل ضرب المثل برای افراد معمر است.
- کیراخرو keṛāxaru**: نوعی قارچ غیر خوراکی.
- گرستهک gerestahk**: گیاهی است که خشک شده آن به مصرف دام می‌رسد.
- گریشک gerišahk**: درختی است شبیه شهم (šahm) با این تفاوت که گل‌های بنفش می‌دهد و پخته آن قابل خوردن است. رک: شهم
- گاز gaz**: درختی است شبیه شه‌گز با این تفاوت که زیاد بالا نمی‌رود و پهن می‌شود و در مسیر رودخانه‌ها می‌روید.
- گلگدر golgoder**: نوعی گیاه دارویی با طعم بسیار تلخ که جوشانده آن برای دفع انگل استفاده می‌شود.
- گلگنجهک gelgelenjak**: هندوانه ابوجهل.
- گله gala**: گندم.
- گناوک genāwuak**: نوعی گیاه دارویی با بوی تند که آن را در روغن حیوانی سرخ کرده و برای جلوگیری از درد شکم به زن زانو می‌دهند.
- گوآرم gowārom**: بادام کوهی، بادام تلخ.
- گوشلک guəšalak**: گیاهی خودرو که ریشه‌ای شیرین و شبیه هویج دارد؛ با این تفاوت که سفید-رنگ است.
- گوک gowk**: شوید. نیز گیاهی شبیه شوید که در کوهستان‌ها می‌روید و قابل خوردن نیست.
- گون gwan**: بنه. بنه را کوبیده با خرما مخلوط می‌کنند و خوردنی بنام خرماگون درست می‌کنند که بسیار خوشمزه است.

گونجر gunjar: گیاهی خودروی خاردار با شیرهای چسبناک که برای درمان زخم و شکسته‌بندی استفاده می‌شود.

گونجک gwanjak: سقز.

گیش giš: یک نوع گیاه تلخ که معمولاً در مسیر رودخانه‌ها می‌روید.

لاش lāš: نوعی علف خودرو شبیه گندم که معمولاً در کنار جاده‌ها و در کوهستان‌ها و زمین‌های پست می‌روید و خشک شده آن به آسانی در لباس و بدن انسان فرو می‌رود و زخمش بسیار دردناک است.
لمبو lembu: لیمو.

مورت muərt: نوعی گیاه خودرو، مورد.

مورخوش muərxwaš: گیاهی دارویی با دانه‌های ریز که برای سرماخوردگی استفاده می‌شود.

مشوک mašuk: نوعی گیاه خودرو با دانه‌های شبیه ماش. سبز و تازه آن قابل خوردن است. (مشوک تری mašuk teri)

ملپیم molpeəm: نوعی درخت که چوب آن کاربرد دارد و از برگ آن در درمان سرماخوردگی استفاده می‌شود. (برگ آن را گرم کرده، بر روی سینه‌ی بیمار می‌گذارند.)، این درخت بیشتر در روستای بنک می‌روید.

ناگرد nāgerd: درختچه‌ای بوته‌ای که در کوهستان‌ها می‌روید و خوراک دام است.

نیز neyz: عدس، نوعی دانه ریز محلی.

هنزی / هنزیر henzi/henzir: انجیر.

۲. ۳. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به نخل

استک estak: هسته خرما.

بادوزن bāduəzan: باد بزن. وسیله‌ای برای باد زدن که با برگ درخت نخل ساخته می‌شود.

پاچیدن / پاچتن pāhten/pāčiden: زدن و کندن پوست و برگ اضافی و خشک درخت خرما.

پر پروک parparuək: فرفه، اسباب بازی بچه‌ها که با برگ درخت خرما درست می‌شود.

پرتک partak: تکه حصیر (نوعی زیر انداز ساخته شده از برگ نخل داز)، کهنه و پاره.

پرچن parčən: پرچین، حصار چوبی دور خانه که از شاخه‌ی درخت نخل درست می‌شود.

پرکوک / پرکلک parkuək / parkalak: خرمای کال (کنگ) را نصف کرده و خشک می‌کنند و در

زمستان از آن استفاده می‌کنند که خیلی خوشمزه است. پرک (park) در گویش کوهشهری به معنی نصف است.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۷۳

پرند parand: طناب کمرمانند بافته‌شده از برگ و لیاف درخت خرما که بسیار محکم است و با آن بالای درخت خرما می‌روند. از دو قسمت دارک/dāarak/ و کوشک/ku šak/ تشکیل شده‌است.

پریگ parig: محفظه‌ای بافته‌شده از برگ درخت خرما که خرما را در آن ذخیره می‌کنند (جم jom می‌کنند) و به درپوش آن سرتک (sartak) گفته می‌شود.

پشیزگ pešeəz: پوسته پولک‌مانند متصل به دانه خرما که آن را به خوشه وصل می‌کند. رک: پشیزگ در بخش اصطلاحات کشاورزی

پگوز pogoz: کنده خشک درخت خرما.

پلیدن poliden: متورم شدن خرما مخصوصاً در آب.

پن خرمایی ponxormāey: انبار خرما.

پنگ pang: شاخهٔ ثمردار که از درخت خرما بیرون می‌آید و خوشه به آن وصل است.

پوچ puč: پوست درخت و میوه (خرما یا هر درختی).

پیش piš: برگ درخت خرما که کاربرد فراوانی دارد.^۸

پیش‌داز pišdāz: برگ‌های درخت خرما ابوجهل که استفاده فراوانی دارد در بافتن حصیر و سوت sōt و... که نیاز به استحکام دارند.^۹ رک: سوت

پین pin: ۱. خرمای کال (سبز رنگ) ۲. خرمای لقاح‌نیافته بدون هسته و نامرغوب و کوچکتر از خرمای معمولی.

ترشک torošk: خرمای ترش که در پای نخل جمع می‌شود و به مصرف دام می‌رسد.

نکیسک takisk: نوعی بافتنی با برگ درخت خرما کوچک‌تر از حصیر.

نگ tag: شاخهٔ درخت خرما که برگ‌های آن از آن جدا نشده‌باشد.

تولک tuəlak: نوعی سبد دایره‌ای شکل بافته شده از برگ درخت خرما که به نوع بزرگ‌تر آن کلندار

kalandar گفته می‌شود و برای جمع‌آوری خرما از آن استفاده می‌شود.

تهم (تحم) tohm: ۱. نهال درخت خرما ۲. به معنی عام بذر، رک: تهم در بخش اصطلاحات کشاورزی

تیگ تیگ teyg kngi: هنگامی که سر دانه‌های خرما رنگ زرد یا قرمز به خود می‌گیرند.

تیلنگ tileng: هر یک از رشته‌های فرعی خوشه درخت خرما که دانه‌های خرما بر روی آن‌ها قرار گرفته‌است.

^۸ این واژه در بندهشن به صورتهای piš و pyš آمده است (به نقل از بررسی گویش جیرفت، ذیل مدخل)

^۹ خرمای ابوجهل درختی است از خانواده نخل که زیاد رشد نمی‌کند و ثمر نیز نمی‌دهد اما برگ آن از برگ خرما بلندتر و ضخیم‌تر و محکم‌تر است.

جاروک jaruək: جارو، خوشه خشک شده‌ی درخت خرما که معمولاً به عنوان جارو استفاده می-

کنند. رک: هوش

جم کردن jom kerden: ذخیره کردن خرما

چپر čeper: ۱. شاخه‌های نازک درخت خرما ۲. پاجوش‌های بی‌ثمر کنار درخت خرما^{۱۰}

چگرت čagart: خورجینی دوخته شده از حصیر برای حمل خرما

چیلک čilak:^{۱۱} طنابی بافته شده از برگ درخت خرما که کاربرد فراوانی دارد، از جمله برای دوختن

پریگ parig، تولک tu lak، سوت sōt و غیره استفاده می‌شود. چیلک انواعی دارد که در زیر به آن‌ها

اشاره می‌شود.

۱. **چیلک راست čilak rāst**: بهترین نوع چیلک، با دست راست بافته می‌شود و هر دو پیچ از

راست می‌باشد.

۲. **چیلک چپ člak čap**: با دست چپ (بیشتر توسط چپ دست‌ها) بافته می‌شود و هر دو پیچ

آن نیز از طرف چپ داده می‌شود که زیاد مرغوب نیست.

۳. **چیلک خرس čilak xers**: با دست راست یا چپ بافته می‌شود، یک پیچ آن از طرف راست و

پیچ دیگر از چپ داده می‌شود که کاربرد ندارد.

حصیل hasil: نوعی زیر انداز بافته شده از برگ خرما، ابوجهل، حصیر.

خارزدن xarzaden: هرس کردن درخت خرما، کندن و زدن خارهای اضافی درخت خرما.

خرما پزون xormāpazon: هنگام رسیدن (پختن) خرما، اوج گرما.

خرما چن xormāčēn: هنگام تصفیه کردن خرما بعد از جمع‌آوری.

خرما روگن xormā ruəgen: نوعی خوراکی که خرما را با روغن داغ مخلوط کرده و می‌خورند.

خمل xamal: دانه‌های نارس و ریز سبز رنگ درخت خرما

دارک dārak: تته‌ی نخل بلند و بی‌شاخه، هر نوع نخل بلند

دمیل dameyl: نهال نخل، به مجموعه نهال‌ها و پاجوش‌های خرما که به صورت فشرده در کنار هم

رویده‌اند و ثمر نمی‌دهند.

دن don: دانه‌ی خرما، رک: دن در بخش اصطلاحات کشاورزی

دوشو dušō: دوشاب، شیرهای که از جوشاندن خرما به دست می‌آید.

۱۰. خانه یا دیواری که از نی ساخته می‌شود (فرهنگ جهانگیری، ذیل مدخل) در هندی و مغولی به خانه‌ها یا دیوارهایی

که با علف و نی ساخته می‌شود چهپر čehper گفته می‌شود (فرهنگ معین، فرهنگ جهانگیری، ذیل مدخل) در گویش

کوهشهری به این نوع خانه‌ها له laha می‌گویند.

۱۱. در فرهنگ‌ها čolak به معنی طناب ابریشمی آمده‌است.

رجگوک **rejguək**: موش درخت خرما

رسم **rasm**: کنده‌ی خشک درخت خرما که آن را نصف کرده و می‌تراشند و بر روی کاوار **kāwār** به عنوان تیرک افقی سقف قرار می‌دهند.

زاگ **zāg**: محل جمع‌آوری محصولات خرما پس از برداشت

زچ **zač**: دانه‌های خرما که له شده

زک **zak**: خرما که کال و نارس

سکرتن **sekerten**: کندن دانه‌های نارس خرما از روی خوشه

سلینک/سلیچ **salink/saleynč**: خرما که خشک که خوراک دام است.

سند **sond**: محفظه‌ای بافته‌شده از برگ درخت خرما که خوشه‌های خرما را برای جلوگیری از هر نوع گزندگی داخل آن قرار می‌دهند.

سواس **sowās**: گیوه. نوعی کفش محلی که با الیاف درخت خرما می‌ساخته می‌شود.

سوت **sōt**: سبده بافته شده از برگ درخت خرما که برای حمل خرما مخصوصاً برای حمل خرما از بالای درخت خرما به پایین هنگام بریدن خوشه

سون **sewen**: نوعی بافتنی از شاخه‌های خشک درخت خرما که کاربرد فراوانی (روی سقف خانه، دور کپر، زیر انداز و...) دارد.

سیس **sis**: الیاف درخت خرما که به صورت لایه لایه زیر شاخه‌ها دور تنه پیچیده‌اند. این الیاف به رنگ قهوه‌ای و زبر می‌باشند و در زمان قدیم از آن به عنوان سیم ظرفشویی استفاده می‌شد.

شاک **šāk**: شاخه‌های خشک و بدون برگ درخت خرما، لت **lot** نیز گفته می‌شود.^{۱۲}

شلنک **šelenk**: ۱. رشته رشته کردن برگ‌های درخت خرما برای درست کردن چیلک ۲. گرفتن کناره برگ درخت خرما که به نوعی ضایعات محسوب می‌شود.

شنگ کردن **šeng kerden**: رگ: شلنک

شوپا **šu pā**: زیر انداز. حصیری بافته شده از برگ خرما که به اندازه کف یک اتاق باشد.

کال پیش **kāl piš**: برگ درخت خرما.

کال کردن **kāl kerden**: نصف کردن برگ‌های درخت خرما. رگ: شلنک.

کاوار **kāwār**: نوعی سایبان تابستانی که با چوب و شاخ و برگ درخت خرما درست می‌کنند.

کپرت **kaport**: نوعی مریضی برای دانه‌های خرما که لایه‌ای از خاک بر روی آن می‌نشیند و آن را زبر و غیر قابل خوردن می‌کند.

^{۱۲} در زبان پهلوی شاک **šāk** به معنی شاخه آمده و در هندی باستان **čākhā** (شاخه) در ارمنی شاخ **šāx** و در بلوچی شاک **šāh** و شاخ **šāx** آمده است (بررسی گویش حیرفت و کهنوج، ذیل مدخل).

کتوک kotuək: نوعی کپر که از لهر کوچک‌تر است و با خار و خس و شاخ و برگ درخت خرما درست می‌شود و برای نگهداری گوسفندان یا آشپزخانه و یا انباری استفاده می‌شود. رک: لهر
کجک kajak: وسیله‌ای داس مانند و بدون دندانه و صاف با دسته‌ای بلند برای کندن خارهای اضافی درخت خرما

کجن kojən: دسته‌ای چوبی که یک سر آن ضخیم است و برای کوبیدن چیلک از آن استفاده می‌شود.

کچکی kačaki: پاجوش‌های درخت خرما که روی تنه می‌رویند، بی‌ریشه‌اند و نمی‌توان به عنوان نهال از آن استفاده کرد. وجه تسمیه: مثل انسان بیچه خود را بغل (کچک/kačak) کرده‌است.

کرت karot: انتهای شاخه‌ی درخت خرما که پهن است و گاهی بر روی نخل باقی می‌ماند که رفتن به بالای نخل را راحت‌تر می‌کند و حالت پله پله می‌باشد.

کروک koruək: قفس مرغ که با چوب و الیاف خرما ساخته می‌شود.

کل میسون kalmison: محل خیساندن شاخه‌های خشک درخت خرما برای بافتن سون.

کلندا/کلندار kalandā/kalandār: نوعی سبد بافته‌شده از برگ درخت خرما که از تولک lak tu بزرگتر است و برای چیدن خرما از پای نخل استفاده می‌شود.

کنت kont: تنه‌ی خشک شده‌ی درخت خرما

کنتوک kantuk: نوعی کلبه که سقف آن از شاخ و برگ نخل و پایه آن از خشت ساخته می‌شود.

کنگ kong: خرمای زرد یا قرمز نارس.

کوشک kušk: ۱. ساقه‌ی خوشه‌ی درخت خرما (مخصوصاً نخل نر) که تازه از نخل بیرون می‌آید. ۲.

مغز وسط درخت خرما که به برگ‌ها نزدیک است، (قسمت بالای نخل)

کوگر kuəgar: غلاف خوشه‌ی خرما که پس از شکفتن از آن بیرون می‌آید و آماده‌ی یوار می‌شود.

کوند kuənd: نوعی بافتنی از برگ درخت خرما که جهت جلوگیری از سرما بر روی حیوان می‌اندازند.

گراهنک gerāhnik: شاخه‌ی مرکزی درخت خرما.

گند پشی gond peši: نوعی هنرنمایی با برگ درخت خرما.

گورکرتی gu r karoti: رک: کچکی

لت lot: چوب خشک درخت خرما

لچارک lečarak: خرمای مچاله شده و له شده

لحم lahm: رطب نرم

لک lok: واحدی در سنجش خرما، مثلاً به لک خرما ya lok xormā معادل یک پر دست خرما.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۷۷

- له/لهر **laha/lahar**: نوعی خانه که با شاخ و برگ خرما ساخته می‌شود، کپر.
- مر **mar**: بافته‌ای از برگ و الیاف خرما به ارتفاع یک متر که حدود یک تن گندم در آن جا می‌گیرد.
- مشته **moštāh**: محل جمع‌آوری خرما بعد از برداشت که با خار و خس درست می‌شود.
- مشوک **mošūək**: جارو دستی کوچک ساخته شده از برگ نخل داز
- مگ **mog**: نخل
- مگ بر **mog bor**: فصل برداشت خرما اواخر تابستان.
- مگ بن **mog ban**: مرتب کردن خوشه‌های نارس نخل و جمع کردن و بستن آن‌ها با چیلک تا زمان برداشت آن به آسانی صورت گیرد.
- مهر **mahr**: شاخه خشک و بدون برگ درخت خرما.
- مهک **mohk**: ریشه، بیشتر در مورد درخت خرما به کار می‌رود.
- مریس **mareys**: خیسانده سلینک **salink** که خوراک حیوان است.
- مستوک **mostuək**: خرمای نرم و قاطی شده و بدون هسته که به رنگ زرد در می‌آید و سفت است.
- نرمگ **narmog**: نخل نر که چوب آن بسیار محکم است و به عنوان مثال برای هر نوع چوب محکم از جمله گز و انار به کار می‌رود و برای تنبیه در مکتب‌خانه کاربرد داشته‌است.
- همین **homin**: فصل برداشت خرما در اواخر تابستان، رک: مگ بر.
- هوریگ **havireg**: نوارهای طویل و کم عرض بافته شده از برگ درخت خرما که به وسیله چیلک **čilak** به شکل پریگ **parig** دوخته می‌شود. رک: چیلک و پریگ
- هوش **huəš**: خوشه درخت خرما تا زمانی که دانه‌های خرما بر روی آن قرار دارد، بعد از آن جاروک **jaruək** نام می‌گیرد. رک: جاروک
- هوشا **huəšā**: باد گرم و خشک که در تابستان می‌وزد و برای رسیدن میوه درخت خرما بسیار مفید است.
- یوار **yewar**: گرده‌افشانی درخت خرما.

۲. ۴. انواع نخل

- آب‌دندون **ābdandon**: نوعی نخل که رطب زرد رنگ آن ترد و بسیار خوشمزه است.
- آزار **āzār**: خرمای زرد رنگ دیر رس
- آلمهتری **ālmehtari**: نوعی نخل با دانه‌های زرد رنگ که اولین خرمای بدست آمده متعلق به آن است و از این جهت بسیار مورد توجه است.
- خاروک **xāruək**: نوعی خرمای خودرو

خنیزی xanaeyzi: در کوهشهری نوعی خرمای جدید است با دانه‌های قرمز رنگ که رطب آن بسیار شیرین و خوشمزه است.

داز dāz: خرمای ابوجهل درختی است از خانواده نخل که زیاد رشد نمی‌کند و ثمر نیز نمی‌دهد اما برگ آن از برگ خرما بلندتر، ضخیم‌تر و محکم‌تر است و در ساختن حصیر و صنایع دستی بکار می‌رود.
زاتی zāti: نخلی با دانه‌های زرد رنگ که چندان مرغوب نیست.

سرگروگی sargarugi: نوعی نخل با خرمای زرد رنگ که کیفیت چندان ندارد.
شاهونی šāhoni: خرمای بسیار دوست‌داشتنی که هم رطب و هم خرمای آن مرغوب و خوشمزه است و حتی شعرهایی هم در مورد آن سروده شده است.

شکری šakari: نوعی نخل با دانه‌های شبیه به خنیزی که کیفیت خوبی ندارد.
کربنی korboni: نخلی که دانه‌های آن زرد رنگ و کیفیت رطب آن بهتر از خرمای آن است.
کریته karita: نخلی با دانه‌های قرمز رنگ که رطب آن خوشمزه‌تر از خرمای آن است.
کلک سهر kalak sohr: این نخل دانه‌های قرمز رنگ شبیه به شکری دارد؛ با این تفاوت که دانه‌های آن از شکری کوچکتر است.

کلوچ koluč: نوعی نخل که با هسته می‌روید و مرغوب نیست.
گوردیال gowrdeyāl: نخلی با خرمای زرد رنگ که به استواری و محکمی معروف و ضرب‌المثل شده است.

لشت lašt: نخلی با دانه‌های قرمز، پر، گوشتی و بلند.
محمدی mohmadi: نوعی نخل با دانه‌های تقریباً بلند و زرد رنگ که رطب آن معمولاً با المهتری بدست می‌آید، اما خرمای آن زیاد مرغوب نیست.

مرداسنگ mordāseng: نخلی با دانه‌های زرد رنگ و گرد.
مضوتی mozuṭi: خرمای بسیار مرغوب که بهترین نوع آن در بم است. رطب آن قرمز و خرمای آن سیاه رنگ است.

موسوری mowsuəri: دانه‌های این نوع نخل زرد و کوچک است و رطب آن با هلیلی haleyli به دست می‌آید. رک: هلیلی.

مهمونی mehmoni: این نخل دانه‌هایی زرد رنگ و تقریباً بلند دارد و زیاد مرغوب نیست.
نباتی nabāti: نخلی با دانه‌های زرد رنگ که کیفیت چندان ندارد و رطب آن بیشتر استفاده می‌شود.
نگار negār: نوعی نخل با دانه‌های تقریباً بلند شبیه محمدی mohmadi که رطب آن نیز همراه با رطب محمدی به دست می‌آید. رک: محمدی.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش کوهشهری ۷۹

نیکدینی neykadini: نخلی با دانه‌های قرمز از خانواده مضافتی و کرپته karita که دانه‌های آن شبیه به کرپته اما کوچک‌تر از آن است و کیفیت چندانی ندارد.

هلیلی haleyli: آخرین خرما متعلق به این نخل است و دانه‌های زرد رنگ و گرد آن مانند مرداسنگ mordāseng اما بزرگتر از آن است و رطب آن قابل استفاده می‌باشد.

۳. نتیجه‌گیری

کشاورزی و باغداری از مهم‌ترین مشاغل مردم منطقه کوهشهری بوده‌است. در این مقاله حدود ۳۶۰ اصطلاح و واژه مربوط به کشاورزی و باغداری ثبت و ضبط شده‌است که ۱۲۷ اصطلاح و واژه مربوط به نخل و نخلستان است و بقیه مربوط به محصولات کشاورزی، آب و آبیاری، انواع گیاهان و درختان، روش‌های جمع‌آوری محصول و ابزارهای کشاورزی و غیره. متأسفانه بسیاری از این واژه‌ها به علت فراگیری فناوری نوین و تغییر روند جدید کشاورزی، امروزه به فراموشی سپرده شده‌است.

مباحث ریشه‌شناسی واژه‌ها، از حوزه این جستار فراتر است؛ اما براساس شواهدی که به بعضی از آن‌ها در متن مقاله اشاره شد، می‌توان گفت که برخی واژگان و اصطلاحات کشاورزی این منطقه با زبان پارسی قدیم و پهلوی نزدیکی دارد. برای نمونه واژه هوشا در فارسی باستان به شکل هوشگ (hušag) به معنی باد سوزان آمده‌است؛ یا شاک در زبان پهلوی با همین تلفظ و به معنی شاخه آمده‌است. بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات رایج در این منطقه، فارسی است و با گویش معیار نزدیکی دارد. واژه‌هایی مثل کنار، جوال، کاه، کرمکی و... این مسئله را تأیید می‌کند. برخی واژه‌ها و اصطلاحات، با تغییراتی از قبیل ابدال، تخفیف، تشدید، یا قلب به شکل معیار برمی‌گردد؛ کلماتی از قبیل: کنجیت: کنجد، کرد: کرت، رسیدگ: رسیده و... معدودی از این واژه‌ها نیز مثل باطیه (بادیه) مشتق از زبان عربی و یا مثل تماته (گوجه فرنگی) برآمده از انگلیسی است.

بعضی از این واژه‌ها و اصطلاحات به مرور زمان و تغییر نظام زندگی، کاربرد خود را از دست داده‌اند مثل؛ جگ (jag)، دولو (du lō) و... واژه‌هایی مانند، شاون (šāwen)، تماته (tamāta) و... در این منطقه کم‌تر به کار برده می‌شود.

شایان ذکر است بسیاری از واژه‌ها با مناطق همجوار یا دیگر مناطق با همان تلفظ و معنی یا با اندک تغییری در لفظ و معنی مشترک هستند.

کتاب‌نامه

۱- کتاب‌ها

۱. جنیدی، فریدون (۱۳۶۵). "نامه فرهنگ ایران"، چاپ اول، بنیاد نیشابور.
۲. حق شناس، علی محمد (۱۳۸۲). "آواشناسی (فونتیکی)". چاپ هشتم، تهران: انتشارات آگاه.

۳. سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح (۱۳۸۲). "فرهنگ جغرافیایی آبادیهای استان کرمان (شهرستان منوجان)". چاپ اول، کرمان: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۴. فرهنگ برهان قاطع (۱۳۶۲)، تصحیح و حاشیه دکتر محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. فرهنگ جهانگیری (۱۳۷۶)، ویراسته‌ی دکتر رحیم عقیقی، چاپ دوم، انتشارات مشهد.
۶. فره‌وشی، بهرام (۱۳۸۸)، "فرهنگ فارسی به پهلوی"، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۷. معین، محمد (۱۳۷۵). "فرهنگ فارسی"، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۸. نیک نفس دهقانی، اسلام (۱۳۷۷). "بررسی گویش جیرفت و کهنوج"، چاپ اول، کرمان: انتشارات مرکز کرمان‌شناسی.
۹. یزدانفر، وحید (۱۳۸۹). "گویش و رسوم مردم منوجان"، چاپ اول، تهران: دایره‌المعارف فارسی.

۲- مجلات

۱. برومند سعید، جواد (۱۳۶۹). "بررسی چند واژه‌ی گویش کرمان"، مجله‌ی چیستا، آبان ۶۹، (شماره‌ی ۷۲)، صص ۱۸۲-۱۷۴.
۲. راعی، پیمان (۱۳۸۸). "اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش قمشه (شهرضا)"، مجله فرهنگ مردم، پاییز و زمستان، (شماره‌ی ۳۲-۳۱)، صص ۱۱۴-۱۰۴.
۳. صیاد کوه، اکبر و عماد کیخسرو (۱۳۹۰). "واژه‌ها و اصطلاحات کم کاربرد کشاورزی نی ریز فارس"، مجله‌ی ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، زمستان ۹۰، سال اول، (شماره‌ی ۲)، صص ۱۲۶-۶۵.
۴. فلاحی، محمد هادی (۱۳۸۴). "واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی و آبیاری در حاجی آباد نقش رستم"، مجله‌ی گویش‌شناسی، اسفند ۸۴، (شماره‌ی اول)، صص ۱۱۴-۱۰۴.

